

پژوهشنامهٔ ادب حماسی، سال هجدهم، شمارهٔ دوم (ویژه‌نامه)، پیاپی ۳۴، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، صص ۲۰۷-۲۲۷

روایتی از خاندان جمشیدی تا ظهور فریدون

حمیدرضا خوارزمی*

دانش‌یار زبان و ادبیات فارسی، دانش‌کده ادبیات و علوم انسانی، دانش‌گاه شهیدباهنر کرمان، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱/۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۴/۲۳

چکیده

اسطوره‌ها روایت‌گر داستان‌های آغازین بشر هستند و در مرحلهٔ جدیدتر که انسان از اندیشه‌های بدوی به سمت زندگی تازه‌تری حرکت می‌کند، دیگر با پرسش‌های آغازین روبه‌رو نیست، بل که با حماسه به نیازهای تازهٔ خود پاسخ می‌دهد. در حماسه روایت منطقی‌تری را از داستان‌ها شاهد هستیم. شاهنامهٔ فردوسی به عنوان میراث مکتوبی از اسطوره‌های ایرانی، در قالب جدیدتر حماسه، بازگوکنندهٔ روایت‌هایی است که در کتاب‌های حماسی و اسطوره‌ای دیگر سینه‌به‌سینه نقل شده است. در این بین بعد از بیان منطقی سرگذشت قهرمانان به مانند کیومرث، هوشنگ، تهمورث و جمشید، گسست فرمان‌روایی در حاکمیت اهوراییان به وجود می‌آید و ضحاک افسار سلطنت را به دست می‌گیرد و بعد با ظهور فریدون، ضحاک، از صف قدرت بیرون می‌رود. در این دورهٔ هزارسالهٔ حاکمیت ضحاک وارونه‌خوی، سرگذشت خاندان جمشیدی، ظهور و بروز خانوادهٔ فریدون و نسبت آن‌ها با جمشیدیان روشن نیست. نگارنده با تکیه بر آثار حماسی و تاریخی دیگر، به خصوص کوشش‌نامه، در پی آن است که این روایت را بازگو نماید. حاصل این پژوهش این است که جمشید پس از آواره شدن در هندوستان و زابلستان، با دختر خاقان و دختر شاه زابل ازدواج می‌کند و از یک شاخه، خاندان رستم و از شاخهٔ دیگر خاندان فریدون به وجود می‌آیند. این پژوهش بنیادی است که به شکل توصیفی و تحلیلی نگاشته شده است.

واژگان کلیدی: حماسه، شاهنامهٔ فردوسی، جمشید، فریدون.

۱. مقدمه

اسطوره‌ها روایت‌گر داستان‌های آغازین بشر هستند و برای همه پدیده‌های آفرینشی اعم از آفرینش آسمان، زمین، رود، دریا و ... با توجه به اقلیم مربوط، با بیان داستان‌هایی، پاسخ‌گوی انسان بدوی و ابتدایی‌ای هستند که هنوز با علم و اندیشه بیگانه است و نمی‌داند که پدیده‌ها چگونه با نوار منطقی و علمی شکل می‌گیرند. اقلیم‌ها در شکل‌گیری اسطوره‌ها نقش بسیار خاصی داشته و نگرش افراد را در قالب اسطوره‌ها شکل داده‌اند؛ به‌عنوان نمونه محصور بودن میان رودان در بین دجله و فرات باعث شده، تصور پدیدآمدن ایزدان به آسمان‌ها نکشد، بل که از درون آب‌ها پدید آیند. در اسطوره‌های بین‌النهرین آمده است «ابتدا همه جا آب و مه و ابر بود. پدرآپسو تجسم یافت و بر آب‌های شیرین فرمان راند و مادر تیامت بر آب‌های شور حکمرانی می‌کرد. مامو، پسرشان در درون ابر و مه بود. هنوز هیچ چیز پدید نیامده بود. بعد خدایان «نشر» و «کیشر» از دل آب‌های شیرین آپسو و آب‌های شور تیامت شکل گرفتند» (رزنبرگ، ۱۳۷۹: ۳۰۱ تا ۳۰۳).

آریاییان که با سرما و یخ‌بندان شدید مواجه بوده‌اند، مسیر اندیشه آنان به سمت وسوی آسمان و آتش و خورشید کشانده می‌شود. با وجود ایزدان بی‌شمار، جنگ و جدال در آنان ناگزیر می‌نمود و با مسیر جدید پیش‌رفت انسانی، اندیشه‌ها کم‌کم به سمت وسوی حماسه‌سازی حرکت می‌کرد. این بار انسان‌ها در روایت‌های منطقی، مسیری که ایزدان در اسطوره‌ها می‌پیمودند به سوی انسان‌های ابرمرد و قهرمانانی که نیم‌خدا و نیم‌انسان بودند، کشانند و با طرح منظم فکری و اندیشگی که مربوط به قوم خودشان بود، حماسه‌سازی کردند. در اندیشه ایرانی حماسه براساس مبنای اسطوره‌ای که جنگ و جدال خیر و شر یا جدال اهورا و اهریمن باشد، شکل گرفته است. «روایات تاریخ افسانه‌ای ایران که در اواخر عهد ساسانیان به تدریج رنگ واقعی به خود گرفت، آمیخته‌ای از اسطوره و تاریخ بود» (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۸۰)؛ این روایات که روی کرد حماسی داشتند، تحت عنوان خوتای نامک، دلاوری‌ها و اندیشه‌های ایرانیان را روایت می‌کردند و در دوره اسلامی ابن مقفع این روایات را، با عنوان سیرالملوک به عربی برگرداند و در دوران بعد از اسلام ایران، ادامه راه خدای‌نامه، به صورت شاهنامه‌نویسی رواج یافت.



۱-۱. شرح و بیان مسأله

حماسه نوع ادبی با بیان داستانی و روایی با زمینه‌های قهرمانی است که فرد خاصی پدیدآورنده آن نیست. این روایات شفاهی با ذوق و استعداد فردی به صورت مکتوب درمی‌آیند. شاعر هیچ‌گاه در پی تغییر جریان داستان نیست، بل که بی‌کم‌وکاست آن‌چه را که روایت شده، با قدرت خلاقانه خود بازسازی می‌کند. از دل اسطوره‌ها حماسه متولد می‌شود. چون حماسه روایت منطقی‌تری نسبت به اسطوره است، داستان‌ها به شکل تاریخی درمی‌آیند و به‌گونه‌ای جذاب و تاریخی ذکر می‌شوند که گویا تاریخ واقعی یک ملت همین است؛ به عنوان مثال تا دوران اخیر، داستان‌های ذکرشده در شاهنامه‌ها تاریخ واقعی پنداشته می‌شد درحالی‌که تاریخ آرمانی ایرانیان بود. در حماسه ملی ایران، روایت منظمی از شکل‌گیری حکومت‌های پیش‌دادی و کیانی دیده می‌شود. در شکل اسطوره‌ای تاریخ حماسی بازگوکننده چهار دوره اندیشه زردستی است که در دوره نخست، حاکمیت اهورا، در دوره دوم حاکمیت اهریمن، دوره سوم آمیختگی اهریمن و اهورا و سرانجام دوره چهارم پیروزی اهورا است (سرکراتی، به نقل از خوارزمی، ۱۳۹۶: ۵۳). دوره نخست در حماسه از کیومرث تا دوره جمشید، دوره دوم حاکمیت هزارساله ضحاک، دوره سوم از پادشاهی فریدون تا دوران کی‌خسرو و دوره چهارم پیروزی کی‌خسرو بر افراسیاب است (همان).

در حماسه مطابق روال منطقی حاکمیت: ابتدا از کیومرث شروع می‌شود، سپس نوه کیومرث به نام هوشنگ، بعدتر فرزند هوشنگ با نام تهمورث و درنهایت فرزند تهمورث به نام جمشید بر جهان حکمرانی می‌کنند. ضحاک وارونه‌خوی، حاکمیت را از جمشید سلب می‌کند تا این‌که فریدون فرخ‌نژاد دوباره قدرت را به دست می‌گیرد. حال در دوره هزارساله ضحاک، سرنوشت خاندان جمشید چه می‌شود؟ در این پژوهش سعی می‌شود با روایات تاریخی و حماسی دیگر، این گسست فرمان‌روایی تا روی کار آمدن فریدون بازگو شود.

۱-۲. پیشینه پژوهش

کریستن سن در کتاب *نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار*، با اسطوره‌شناسی تطبیقی، به موضوع نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ اسطوره‌ای ایران پژوهش نموده و در همه روایت‌های فارسی و عربی به بحث درباره داستان شخصیت‌هایی مانند کیومرث، مشی و مشیانه، هوشنگ، تهمورث و جمشید پرداخته است. در کتاب یاد شده به خاندان جمشید اشاره‌ای نشده است بل که با پژوهش تطبیقی برای اثبات نخستین انسان بودن جمشید تلاش کرده است. رستگار فسایی، در وب‌نوشت خود، به داستان جمشید در

منابع گوناگون اشاره می‌کند. در این تارنگار به خاندان جمشید اشاره‌ای نشده است (رک: <http://dr-rastegar.persianblog.ir/post/471>).

کتایون مزداپور در کتاب *داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گل‌شاه و متن‌های دیگر*، برخی از سرگذشت‌های جمشید، به خصوص پیشینه اسطوره‌ای آن را واکاوی کرده است.

محبوبه حسین‌پور در پایان‌نامه *تطبیق اسطوره ایرانی جمشید با قهرمانان همتای وی در اساطیر سایر ملل* به راه‌نمایی محمود طاووسی، به توصیف و توضیح چگونگی شخصیت و کارکردهای جمشید در اساطیر ایران و کشف و معرفی افراد مشابه وی در اساطیر ملل دیگر پرداخته است (حسین‌پور، ۱۳۷۶). روح‌الله هادی و عادل رحمانی در مقاله‌ی مشابهی با عنوان «اسطوره جمشید و اساطیر دیگر ملل» بن‌مایه‌های مشترک داستان جمشید را با داستان‌ها و روایت‌های ملل دیگر با روی‌کرد تطبیقی، تحلیل و دلیل این تشابهات را ذکر نموده‌اند (هادی و رحمانی، ۱۳۹۸).

رضا قدسی در پایان‌نامه *شناخت خاندان فرمان‌روایی اساطیری ایران بین جمشید و فریدون*، به راه‌نمایی روح‌الله هادی، به ارزیابی کلی پادشاهی جمشید و چگونگی زوال قدرت او و ارتباط آن‌ها با سرزمین‌های آسیای شرقی، به‌ویژه حوزه تمدنی گره باستان و نقش این سرزمین و شخصیت‌های متعلق به آن در این دوران اقدام نموده است.

حمیدرضا خوارزمی در مقاله «تکوین مهر و تبدیل آن به جمشید حماسی»، اندیشه‌های اسطوره‌ای آریاییان را در مورد مهر تحلیل و تبدیل چهره این الاهی را به جمشید مطابق نظریه دگرگونی حماسی اثبات کرده است (خوارزمی، ۱۳۹۹: ۶۹). در مقاله «جمشید یا خورشید یا جام جم در شعر خواجه و حافظ»، به ژرف‌ساخت اسطوره جمشید یعنی جم و خورشید، سپس به بهره‌مندی حافظ و خواجه از دو عنصر مذکور پرداخته شده است (اعظمیان و دیگران، ۱۳۹۹: ۴۱-۷۳). در پژوهش حاضر به صورت مفصل، با تکیه بر کتب تاریخی و حماسی دیگر، روایات خاندان جمشیدی بازگو شده است.

۱-۳. ضرورت انجام پژوهش

مطالعه پیرامون آثار یا اندیشه‌های موجود در فرهنگ ایرانی، روشن کردن بخشی از میراث ایرانی به‌شمار می‌آید. با بازشکافی جنبه‌های گوناگون موجود در حماسه ایرانی، نمونه‌های برجسته تولید شده در هنر و فرهنگ ایرانی برای ما جلوه‌گر خواهد شد. ضرورت پژوهش در این است که علاوه بر خوانش فرهنگ دیرین ایران، آشکار کردن برهه‌ای در روایت حماسی ایران است که در *شاهنامه* فردوسی ذکر نشده است.

۲. بحث اصلی

۲-۱. گذری کلی بر جای‌گاه جمشید در اسطوره‌های آریایی

۲-۱-۱. یمه در اندیشه‌های آریاییان هندوایرانی

در وداها ویسوت، سویتری^۱ و سوریا^۲ خدایان خورشیدی‌اند. ویسوت، خدای نیرومند و خورشید برخاسته در آسمان و پدر نخستین انسان‌ها به نام یم و یمه است؛ به همین جهت، جنبه ایزدگونه‌ی جمشید را به عنوان یکی از قهرمانان حماسه ملی ایران به ذهن متبادر می‌کند. قصه ازدواج خدایان و زاده‌شدن جم از این قرار است که ویسوت، سارانویو^۳ دختر توشتری^۴ را به زنی می‌گیرد. پس از مراسم ازدواج، عروس ناپدید می‌شود و توشتری عروس دیگری برای داماد خود خلق می‌کند. از این ازدواج دو جفت دوقلوی آشوین^۵ و «یمه و یمی» به وجود می‌آیند (ایونس، ۱۳۸۱: ۳۰).

ویسوت، پدر یمه، کسی است که برای آدمیان آتش تهیه کرد. وی پیک خود، آگنی را از جهان دیگر برای آنان فرستاد تا رابطه نزدیک‌تری میان خدایان و آدمیان برقرار کند (ریگ‌ودا، فصل ۱۷ بند ۲، به نقل از کریستن‌سن، ۱۳۸۳: ۲۸۸). در ریگ‌ودا، فصل ۸۳، بند ۵، یمه نامیرا زاده شده و هم‌سان خدایان گشته است. خدایان و یمه به ستیز خاستند. یمه نیروی برتر خدایان، یعنی سرنوشت ایندره را به دست می‌آورد و مانند خدایان می‌گردد. او شاه است و همراه با وارونا (ریگ‌ودا، فصل ۱۴، بند ۷)، درون نور آسمانی و در معبد پنهانی آسمان (همان، فصل ۹، بند ۸) جای دارد. نکته جالب توجه این است که زوج میترا و وارونا به یمه و وارونا دگرگون شده است. این قهرمان نامیرا گاهی به صورت نخستین انسانی دیده می‌شود که دچار مرگ گردیده (کریستن‌سن، ۱۳۸۳: ۲۸۹) و راه‌نمای کسانی می‌گردد که پس از او به جاده مرگ قدم نهاده‌اند. پسر ویسوت، کسی است که مردم را گردهم می‌آورد (ریگ‌ودا فصل ۱۴ بند ۱). یمه و وارونا در تصویر بعدی پس از گذشتن از جاده‌های قدیمی، غرق در خوشی‌ها هستند. این "کاشف قلمروهای نهان" - مشهور به راه نیاکان - بعد از مردن به شهریاری مرده‌ها رسید. در بهشتی که قلمرو اوست، نشسته و به مردمان پارسا،

^۱ Visavata

^۲ Savitri

^۳ Surya

^۴ Saranyu

^۵ TavŠtri

^۶ Ashwin

جای‌گاه‌های درخشان در آسمان می‌بخشد، وقت خود را برای برگزاری جشن با آنان سپری می‌کند (ریگ‌ودا، فصل ۱۴، بند ۹)، در مهمانی خدایان حاضر می‌شود، وظیفه میزبانی خود را در مقابل خدایان ادا می‌نماید و در کنار درختی که برگ‌های زیبا دارد، با خدایان به نوشیدن می‌پردازد (همان فصل ۱۳۵ بند ۱). در این سرگذشت اسطوره‌ای، به راحتی مشاهده می‌کنیم که سرگذشت جم از حالت ایزدگونی به مرتبه پایین‌تر نزول کرده است و این نمی‌تواند چیزی باشد به جز تغییر نگرش آریایی‌ها در نگاه به جای‌گاه خدایان و قدرت گرفتن خدایان پایین‌مرتبه‌تر مثل آگنی و نشان دادن آن‌ها به جای خدایان برتری مثل وارونا و مهر.

سرایی که یمه در آن نشسته، وسعت زیاد دارد. دارای درخشندگی خورشید است، هرچه را که آرزو کنند، می‌بخشد. آن‌جا نه سرد، نه گرم، نه اندوه، نه ناتوانی، نه گرسنگی و نه تشنگی است، دل را شادمان می‌کند، هیچ‌چیز ناخوشایندی در آن وجود ندارد، خوردنی‌ها فراوانند؛ این سرای، با درخشندگی خویش، جلوه‌گر همه زیبایی‌ها است (مهابهارتا، ۱۳۸۵: ۲۱۴). تصویر ملاحظه شده از جای‌گاه یمه در آسمان، در اسطوره‌های ایرانی به صورت «ور» دیده می‌شود که جمشید آن را بنا کرده است. با فروکش کردن آیین آریایی و تحولی که در دوره‌های بعد در افکار هندوها ایجاد می‌شود، یمه به‌عنوان خدای مرگ، شخصیت شومی به خود می‌گیرد. «وی دو پیک هراس‌انگیز خود را می‌فرستد تا به جست‌وجوی آدمیان پردازند و آنان را بگیرند و به قلمروی شوم مردگان آورند که دو سگ شوم هوش‌یار آن را محافظت می‌کنند» (ایونس، ۱۳۸۱: ۱۳۳ - ۱۳۷). در ریگ‌ودا، فصل ۱۴، بند ۱۲ آمده است که دو پیک یمه چون راسوهای نیرومند، در تعقیب روان‌های زنده، همه مردمان را دنبال می‌کنند. آنان امروز به ما زندگی شیرین می‌بخشند تا خورشید تابان را دوباره ببینیم. بعداً تصویر سگ را هم‌راه با میترا در غرب می‌توانیم شاهد باشیم.

۲-۱-۲. یمه در اندیشه‌های ایرانیان

در اوستا چهره دوگانه‌ای را از جم مشاهده می‌کنیم. در قدیم‌ترین بخش اوستا فقط یک‌بار از جم نام برده شده: «آشکار است که جم، پسر ویونگهان از همین گناه‌کاران است؛ کسی که برای خشنودساختن مردمان خوردن گوشت به آنان آموخت (اوستا، ۱۳۷۴: ۲۵). در قسمت‌های دیگر اوستا از چهره نیک جم سخن به میان آمده است. ویونگهان، پدر جم، نخستین کسی است که هوم را برای جهان مادی فشرده و این نیک‌بختی به او رسیده که برایش پسری زاده شود. «جمشید دارنده رمه خوب، فرهمندترین در میان مردمانی که به

دنیا آمده‌اند، نگه‌بانی چون خورشید دارد؛ کسی که در شهریاری، چارپایان و مردمان را نامیرا و آب و گیاه را ناخشکیدنی کرد» (یسنا، ۱۳۸۰: ۱۶۰). در فروردین‌یشت فروهر او ستوده شده که توانسته بر خشک‌سالی غلبه کند (یشت‌ها، ۱۳۷۷: ۱۰۲/۲). این دوگانگی چهره چیزی جز تغییرات آیینی و نگرش‌های بعدی ایرانیان در مورد خدایان نمی‌تواند باشد؛ به‌گونه‌ای که در دوره زردشت خدایان آریایی به امشاسپندان و ایزدان تبدیل می‌شوند. امشاسپندان به عنوان فرشتگان مقرب اهورامزدا، یاری‌گر او برای برقراری دادگری و صلح در زمین هستند. این‌جا این نکته بارز است که مهر، به عنوان خدای بزرگ آریایی‌ها اکنون حتا در بین امشاسپندان دیده نمی‌شود و به عنوان یکی از ایزدان ایفای نقش می‌کند. جمشید هم که در تحول و تغییر قهرمانان، الگویی از ایزد مهر است (خوارزمی، ۱۳۹۹: ۷۵)، دچار دوگانگی چهره شده است؛ یعنی در کنار چهره فره‌مند خود، داغ گناهی را به دوش می‌کشد که از جهت زردشت ممنوع اعلام شده است. در اوستا قربانی‌کنندگان گاو نکوهیده شده‌اند: «نفرین تو ای مزدا به کسانی باد... و به کسانی که گاو را با فریاد شادمانی قربانی می‌کنند (گاتاها، اهنودگات، بند ۱۲: ۳۹).

در منابع دوره پهلوی هم دوچهرگی جمشید دیده می‌شود. در بندهش به همان چهره اسطوره‌ای جم و جمک اشاره شده است (فرنبغ‌دادگی، ۱۳۸۰: ۱۴۹). در مینوی خرد او در زمره نامیرایان است (مینوی خرد، ۱۳۵۴: ۲۳).

در دین‌کرد نهم، فصل ۲۱، بند ۴ خطاب به اودگ^۱ دیو آمده: تو جمشید را مجبور کردی که آزمند دنیا شود؛ فروغ درخشان جمشید، دارنده رمه‌های خوب را از ما گرفته‌ای. در چهاردانسک هم، در دین‌کرد هشتم، فصل ۱۳، بند ۸ از فرمان‌روایی خوب جم سخن رفته است. در این آثار هم مشاهده می‌شود که جمشید در ادامه تغییر و تحول نگرش به قهرمانان دارای دو جنبه نیک و بد است که در دوران بعد همین چهره اهورایی و اهریمنی منجر به پدید آمدن دوچهرگی او در حماسه می‌شود.

۲-۲. جای‌گاه جمشید در روایت‌های تاریخی و حماسی بعد از اسلام

سه نظر در منابع در مورد نسب جمشید وجود دارد: برادر تهمورث، فرزند تهمورث و برادرزاده تهمورث. «و گویند [برادر] طهمورث بود و طهمورث پسر ویگونگهان ابن اینکهند بن اوشهنگ بود» (بلعمی، ۱/ ۱۳۷۸: ۹۰؛ حمزه بن اصفهانی، ۱۹۶۱: ۲۷؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱/ ۲۴۷؛ مجمل‌التواریخ و القصص، بی‌تا: ۲۳؛ ابن مسکویه، ۱۳۶۹: ۱/ ۵۶؛ بیرونی، ۱۳۸۶: ۱۴۵؛ محمد بن علی، ۱/

۱۹۸؛ داوود بن محمد بناکتی، ۱۳۴۸: ۴۶) و در این بین، در برخی منابع از جمله شاهنامه فردوسی، جمشید فرزند تهمورث است (فردوسی، ۱۳۸۹: ۱ / ۴۱؛ هم‌چنین: حسینی، ۱۳۵۲: ۲۴؛ محمد میرک بن مسعود، ۱۳۸۵: ۵۸). روایت دیگری هم، جمشید را برادرزاده تهمورث می‌داند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱ / ۴۰؛ بیضاوی، ۱۳۸۲: ۱۷). بعد از یک دوره طلایی، سرانجام زوال خورشید مملکت جمشید فرامی‌رسد و این شاه باشکوه، بعد از به تخت نشستن ضحاک اهریمن‌خو، در به‌در می‌شود. برخی منابع خانه‌به‌دوشی جمشید را یک سال در طبرستان و دماوند ذکر کرده‌اند (بلعمی، ۱۳۷۸: ۱ / ۹۳). در بندهش، این آوارگی صد سال ذکر شده (فرنبرگ‌دادگی، ۱۳۶۸: ۱۵۷). نویسنده مجمل‌التواریخ این آوارگی را ۱۳۰ سال در هندوستان می‌داند (مجم‌التواریخ و القصص، ۱۳۷۸: ۳۴). هم‌چنین در روایت دیگری، بلعمی به نقل از پارسیان، آوارگی‌اش را در هند ذکر می‌کند: «پارسیان گویند بیرون از این کتاب که بگریخت و به زاولستان شد. به حدیثی دراز گویند: دختر شاه زاولستان او را بیافت و به زن او شد، پدر ندانست و پدر امر به دست او کرده بود؛ پس چون دست بدین دختر دراز کرد، پسری آمدش «تور» نام کردش، و او بگریخت و به هندوستان شد و آن‌جا بمرد» (بلعمی، ۱۳۷۸: ۱ / ۹۳). نویسنده مجمل‌التواریخ و القصص علاوه بر اشاره بلعمی، غیر از ازدواج با دختر شاه زاول، درباره ازدواج دیگرش با دختر ماهنگ چین می‌نویسد: «فرزندش تور بود از پری‌چهره دختر زابل‌شاه، و دیگر دو پسر از دختر ماهنگ مالک ماچین، یکی را نام بتوال بود و دیگری را همایون» (مجم‌التواریخ و القصص، ۱۳۷۸: ۲۳). نویسنده حبیب‌السیر از قول محمد جریر طبری، برخی از این گفته‌ها را تکرار کرده ولی با نقل گفته دیگر، به مرگ جمشید به دست ضحاک اشاره ندارد، بل که چهره موبدانه‌ای را به او نسبت داده که اواخر عمر در کنج غاری زیسته است: «جمشید بعد از فرار از ضحاک چندگاهی مجهول‌وار در گرد جهان سرگردان بود و عاقبت در نواحی سیستان ساکن گشته، دختری از مردم آن‌جایی را به حباله نکاح خویش درآورد و او را از آن دختر پسری متولد شد. چون جمشید از عدت و صولت لشگر ضحاک آگاه شد و دانست که طاقت مقاومت با آن سپاه از حیّ قدرت او بیرون است، به اتفاق موبد موبدان فرار را بر قرار اختیار کرد و بقیه ایام زندگانی را در کنج غاری گذرانیده، به اندک آب و گیاهی قانع گردید» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱ / ۱۸۰).

^۱ منظور روایتی غیر از کتاب تاریخ‌نامه طبری است. یعنی در روایت‌های دیگر، به کتاب خاصی اشاره ندارد.



در مورد طول عمر او هم روایت‌ها گوناگون است. طبری به نقل از هشام بن کلبی، به هفتصد و نوزده سال اشاره می‌کند که ششصد و نوزده سال شاهی کرده و صد سال از دست ضحاک فراری بوده است (طبری، ۱۳۷۵: ۱/ ۱۲۱). طبری به روایت دیگری هم از عمر جم اشاره کرده است که ابن اثیر هم به آن اشاره دارد و آن عمرش را هفتصد و شانزده سال و چهار ماه ذکر کرده است (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱/ ۲۴۹؛ هم‌چنین: داوود بن محمد بناکتی، ۱۳۴۸: ۲۹). بلعمی هم به هفتصد سال عمر جم اشاره دارد (بلعمی، ۱۳۷۸: ۱/ ۹۳؛ هم‌چنین: حسینی، ۱۳۵۲: ۴). خواندمیر حکومتش را هفتصد سال و عمرش را هزار سال ذکر کرده است (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱/ ۱۸۰).

مطابق منابع تاریخی و حماسی، به دو روایت دربه‌دوری جمشید در زابل و هند می‌توان تکیه کرد تا روایت گم‌شده خاندان فریدون را از درون آن دریافت. جمشید بعد از فرار از دست اهریمنی ضحاک، با دو فرد ازدواج می‌کند: یکی دختر شاه زابل که رستم و اجدادش از او به دنیا می‌آیند. مطابق این روایت، پری‌چهره، دختر شاه زابل، تور را به دنیا آورد. «از تور شیداسپ بزاد، و طورک پسر شیداسپ بود و شم پسر طورک و اثرط پسر شم و سهم نیز گویند؛ پس کرشاسپ از اثرط بزاد و کرشاسپ را از دختر ملک روم، نریمان بزاد و سام پسر نریمان بود (مجم‌التواریخ والقصص، ۱۳۷۸: ۲۳). البته در روایت گرشاسپ‌نامه در مورد خاندان رستم با این روایت، اندکی اختلاف دیده می‌شود.

پس از جمشید پسر او تور و بعد به ترتیب شیدسپ، طورگ، شم و اثرط حاکم آن دیار می‌شوند. اثرط صاحب پسری به نام گرشاسپ می‌شود. تا این‌جا روایت یکی است، ولی در ادامه آمده که نریمان برادرزاده گرشاسپ است «صاحب برادرزاده‌ای به نام نریمان است که از دختر شاه روم، صاحب فرزندی به نام سام می‌شود» (اسدی توسی، ۱۳۵۰: ۴۶۵ تا ۴۷۶).

در شاهنامه، در مباحثه رستم و اسفندیار هم مختصراً به روایت بالا اشاره شده است که روایت شاهنامه با روایت *مجم‌التواریخ والقصص* هم‌خوانی دارد. در پی ناسزاگویی اسفندیار به پدر رستم، این پهلوان پیر به شاهزاده جوان می‌گوید:

جهان‌دار داند که دستان سام	بزرگست و بادانش و نیک‌نام
همان سام پور نریمان بدست	نریمان گرد از کریمان بدست
بزرگست و گرشاسپ بودش پدر	به گیتی بدی خسرو تاجور

(فردوسی، ۱۳۹۲: ۵/ ۳۴۶)

در این روایت به مانند روایت *مجم‌التواریخ*، نریمان فرزند گرشاسپ است.

شاخه بعدی، فریدون و اجدادش هستند که در *مجملة التوارخ* مختصراً اشاره شده «فرزندش تور بود از پری چهره، دختر زابل شاه، و دیگر دو پسر از دختر ماهنگ مالک ماچین، یکی را نام بتوال بود و دیگری را همایون و آبتین از همایون بزاد که پدر فریدون بود» (*مجملة التوارخ*، بی تا: ۲۳). این روایت با سه نسل، نسب آبتین را به جمشید می‌رساند. محمد جریر طبری از قول شعبی، ده نسل بین جمشید و فریدون ذکر می‌کند. میان فریدون و جم ده پدر فاصله بود (طبری، ۱۳۷۵: ۱/ ۱۵۲). این روایت در *الکامل فی التاریخ* هم تکرار شده است: پدران و نیاکان فریدون که میان او و جمشید ده تن بودند همه از بیم ضحاک، اثغیان نامیده می‌شدند و تنها راه تمیز و تشخیص آن‌ها از یک‌دیگر به وسیله لقب‌هایی بود که داشتند (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱/ ۲۸۱)؛ مثلاً یکی از آن‌ها، اثغیان صاحب گاو سرخ و دیگری اثغیان صاحب گاو سپید و سیاه خوانده می‌شد. هم‌چنین دیگران را بدین لقب‌ها می‌نامیدند (همان).

طبری در یک روایت دیگر، نه نسل بین جمشید و فریدون ذکر می‌کند: «از روایت هشام کلبی شنیده‌ام که فریدون از نسل جم شاه بود که پیش از ضحاک بود و پنداشته‌اند که نهمین نسل جم بود» (طبری، ۱۳۷۵: ۱/ ۱۵۲).

صاحب *روضه‌الصفاء* از قول *مروج‌الذهب*، اتقیان یا آبتین را پسر جمشید می‌داند و این بدان معنا است که دو نسل با جمشید فاصله دارد ولی روایت دیگرش هشت نسل است: «در *روضه‌الصفاء* مسطور است که به مذهب صاحب *مروج‌الذهب*، اتقیان پسر صلبی جمشید است و در بعضی از تواریخ به هشت واسطه میان او و جم رقم کرده‌اند، و الاول هو الاصح» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۸۱).

ایران‌شاه‌بن ابی‌الخیر به صورت مفصل این روایت در به‌دوری را بازگو کرده است. مطابق این روایت، هنگامی که ضحاک حاکم ایران می‌شود، جمشید برای در امان ماندن، هم‌سرش - که دختر ماهنگ چین است - و دو پسرش، با هم‌راهی گروهی از خویشان، دستور می‌دهد که به ارغون چین ره‌سپار شوند.

زن خویش را با دو فرزند خویش فرستاد با خویش و پیوند خویش

به جایی که ارغونش خوانی ز چین همه بیشه بینی سراسر زمین

(ایران‌شاه، ۱۳۷۷: ۱۸۷)

جمشید قبل از جدایی از هم‌سرش، رازی به خانواده می‌گوید که طی آن از فرزندش نونک، شهریاری قدم به جهان خواهد گذاشت که کین نیا را از ضحاک خواهد کشید و دین جمشید را در جهان حاکم خواهد گردانید. فرزند دیگر جمشید که فارک نام دارد، از پدر



می‌خواهد اکنون که شاهی به برادرش می‌رسد، در عوض، راه خداپرستی را به او نشان دهد. جمشید هم سه دفتر پر از دانش و پند به فارک می‌دهد. گویا راه جمشید که در نقش موبد-شهریار است، به دو قسم ادامه می‌یابد یکی در نقش شهریار و یکی در نقش موبد. در دوران آغازین حماسه که بیان‌گر زمان بدوی حیات است، پادشاهان پارسا و مقدس و زورمند و توانمند هستند که نقش موبد-شهریاری در آنان بارز است و در دوران بعد در شکستگی شخصیت قهرمانان، نقش موبدی به شاهان و نقش زورمندی به پهلوانان سپرده می‌شود.

جمشید خودش به جنگ مهراج می‌رود ولی بختش وارونه است و این وارونگی اسارت او را رقم می‌زند و مهراج با بند او را به زندان ضحاک می‌فرستد. پس از اسارت پنجاه‌ساله در زندان، با ارهٔ دژخیمان به دو نیمه می‌شود.

وقتی فرزند، قصهٔ پرغصهٔ پدر را می‌شنوند، نامه‌ای به ماهنگ می‌نویسد و عرض حال می‌کند. ماهنگ به پنهان شدن جمشیدیان فرمان می‌دهد و آنان مدتی خشک‌لب و خلیده‌دل در بیشه‌ای به سر می‌برند و ماهنگ خود، در جنگ با مهراج پیروز می‌شود ولی کارآگاهی، راز فرزندان جمشید را نزد ضحاکیان فاش می‌کند. مهراج با شنیدن این خبر از در کید، به صلح اقدام می‌کند و فوراً نامه‌ای آکنده از راست و دروغ به ضحاک می‌فرستد و خود تجدید قوا کرده، بر خاک چین می‌تازد و همهٔ زندگی ماهنگ را غارت می‌کند. مهراجیان در پی عمل تاخت و تاز خودشان بر بیشه هم می‌تازند ولی هوشمندی جمشیدیان، باعث شده بود زودتر بیشه را ترک کنند. در اثر کشته شدن ماهنگ و بی‌تاج و تخت ماندن سرزمین چین، کوش، برادر ضحاک به عنوان حاکم برگزیده می‌شود. کوش هر جا که حس می‌کند جای پایي از جمشیدیان باقی است، به آن جا می‌شتابد ولی نمی‌تواند به آنان دست یابد. در این احوال فارک خواستار جدایی از نونک است تا برای ادامه اندیشهٔ صوفیانه‌اش، به سمت روم رود:

ره روم برداشت و شد تا به روم نهان شد ز کوش و ز ضحاک شوم

(ایران‌شاه، ۱۳۷۶: ۱۹۶)

جالب این جاست که زاده شدن جم و جمک از خدایان در اسطوره‌ها، این‌جا به صورت دو عضو نونک و فارک که جنسیت نرینه‌ای دارند، ادامه می‌یابد. فرزند نونک قبل از پدر دار فانی را وداع می‌کند. نام این فرزند ذکر نشده است ولی او دارای فرزندی است که مهارو نام

۱. منم گفت با فرّه ایزدی/ همم شهریاری و هم موبدی (فردوسی، ۱۳۹۲: ۴۱ / ۱).

دارد. بعد از اندکی و با گذشت شش صد سال آوارگی و دربه‌دری، نونک از دنیا می‌رود. قبل از مرگ نونک، از نوه‌اش مهارو، فرزنددی به دنیا می‌آید که نامش را آبتین می‌نهد. او آبتین را شاه می‌خواند. از نکته‌های مهم زندگی آبتین، علاوه بر زیستن مخفیانه، پیدا کردن طفل بدترکیبی است که مبادرت به پرورشش می‌کند. این کودک بدشکل بعد از مدتی که حاکم چین به آبتین می‌تازد، باعث پیروزی جمشیدیان می‌شود. در پیروزی‌های پی‌درپی کوش، دشمنان روزی چهره بدترکیبش را مشاهده می‌کنند:

سر خوک دارد، تن دیو زوش به پیلانثش ماند دو دندان و گوش

(ایران‌شاه، ۱۳۷۶: ۲۱۴)

در جنگ‌های دیگر هم با دلآوری‌های کوش و آبتین، ایرانیان پیروز می‌شوند ولی چرخ روزگار برعکس می‌چرخد و در جنگ کوش با پدرش، اندیشه دیرینه درافکندن فرزند به زاری و خواری، زنده می‌شود و پدر درمی‌یابد این فرد بدشکل دیوگون، ممکن است فرزندش باشد. همین کافی است که با رای شاه چین و رساندن این مطلب به فرزند، کوش اهریمن‌خو را علیه ایرانیان به شورش وادارد و از جهت او ستم‌کاری بر ایرانیان شروع شود. نخستین ستم‌کاری، کشتن پسر آبتین است. بعد از این هم آبتین چند پیروزی نصفه و نیمه به دست می‌آورد. در طی این سال‌ها با فرمان‌روای چین به نام کوش و فرزندش به نام کوش پیل‌دندان در گریز و ستیز روزگار را طی می‌کند و نهایتاً مطابق توصیه و پند جمشید پاکیزه‌دین که باید خود را از چشم ضحاکیان و از دید بدنژادان دور دارد، به طیهور شاه که فرمان‌روای ماچین بود، التجا می‌جوید و رادمردی و کریم‌الطبعی این شاه، راه ماچین را به وی می‌نماید و جای‌گاهش را در کوهی دور از دسترس قرار می‌دهد. طیهور شاه بعد از نامه‌نگاری ایرانیان، آبتین را به شهر بسیلا فرامی‌خواند و چند روزی در بزم و شکار روزگار می‌گذرانند. شاه چین برای تحویل آبتینیان به «بهک» نامه می‌نویسد و او می‌گوید که آبتینیان به سرزمین طیهور وارد شده‌اند و کوش به همین بهانه به شهر دربند می‌تازد ولی به پناه‌گاه آبتین که بر فراز کوهی است، دست نمی‌یازد و با تدبیر پدر، بر آن می‌شوند که کوه را محاصره کنند که آب و غذایی به ساکنان آن نرسد. در پی تازش این دیوزاده بی‌خرد و محاصره دربند، آبتینیان سنگ‌هایی از کوه روانه می‌کنند و لشکر دیوزاد را با سنگ‌های گران هلاک کردند. در همین حین بعد از خبر شکست کوش به پدر، در تدارک حمله دیگر می‌شوند که خبر مرگ پدر را به کوش می‌دهند و کوش خود را به تخت پدر رسانده، بعد از سوگ‌واری بر تخت شاهی می‌نشیند. آبتین که مبارزه با اهریمن‌خویان را هدف خود قرار داده بود، با سپاهی انبوه از با طیهور به چین می‌تازد،



کوش پیل گوش که به نزد ضحاک رفته بود، با شنیدن خبر پیروزی پی در پی آبتین، به سرزمین خود برمی‌گردد و چینیان را به سرسپردگی وادار می‌کند و تخت شاهی آنان را در زیر پای خود می‌آورد. او با پی‌کار و ستیزه‌بی‌شمار، آبتین را به ستوه می‌آورد تا این که او با کشتی‌های بی‌شمار چین را به مقصد بسیلا ترک می‌کند و در بسیلا به فرانک [فرانک] دختر طیهورشاه، دل می‌بازد و پس از دیدن طالع خود، از او خواستگاری می‌کند. آبتین و فرانک سالیان درازی با هم می‌زیند. آبتین جمشید را در خواب می‌بیند که به او دستور می‌دهد تا به سمت ایران حرکت کند و با ضحاک مبارزه نماید؛ این طی مراحل و منازل تا ایران که بی‌شبهت به هفت‌خان نیست، با پیروی راه‌دان از نزد طیهور آغاز می‌شود. آبتین و یارانش، پس از پنج ماه از دریاها می‌گذرند تا به کوه قاف می‌رسند و چهارماه طول می‌کشد که از این کوه بگذرند. ده ماه دیگر طی مسیر می‌کنند تا به قوم یاجوج می‌رسند، سه ماه دیگر از راه دریا رانند تا به کوه دوشاخی می‌رسند و آبتین، پنجاه نفر را به شناسایی راه‌ها می‌فرستد؛ سپس این فرمان‌روا، در ابتدا جامه‌شاهی را با جامه‌بازرگانی تعویض می‌کند، سپس بعد از خرید کشتی تا مرز خزر می‌راند و به دریای گیلان وارد می‌شود. او روزی در بیشه با جوانی دیدار می‌کند و از طرف‌داران جمشید و از ضحاکیان می‌پرسد. از گروه جمشیدیان که در دماوند می‌زیند، آگاه می‌شود. جوان جواب می‌دهد:

نبینیم مردم که ناباک نیست	نه کسی را به فرمان ضحاک نیست
مگر سلکت آن مایه‌روزگار	که کوه دماوند دارد حصار
هواخواه جمشیدیان اوست بس	که ضحاک را خود ندارد به کس

(ایران‌شاه، ۱۳۷۶: ۳۶۷)

جوان از هواداران گرشاسپ، راه دز سلکت را به آبتین نشان می‌دهد. خواب دوم آبتین خبر خوشی مبنی بر تولد فریدون و ویرانی حاکمیت ضحاک است. خواب سوم آبتین حالت هشدار است که راز خواب از «کامداد» پرسیده می‌شود و این راز دو پیام در پی دارد: ۱. فرزند چهارساله باید به جای امن برده شود؛ ۲. مرگ آبتین نزدیک است. آبتین که زمانی از جای‌گاه سلکت خبر پرسیده بود، اکنون مهبیای آن است که با توجه به خوابش، فرزند را از بیشه به نزد دانای دینی برد و به دست دستور روشن دل جان‌فزای سلکت، به نام برماین که در شاهنامه گاوی است، سپارد. بعد از انجام این امور، از جهت دیگر کوش از ره‌سپاری آبتین آگاه می‌شود و موضوع را به ضحاک گزارش می‌دهد. ضحاک انگشت درمی‌کند و در هرجایی آبتین را می‌جوید تا سرانجام روزی او با دلیران کین به لشکر ضحاک برخورد

می‌کند و پس از جان‌فشانی بی‌اندازه کشته می‌شود. فرانک چون از کشته شدن شویش، آبتین، آگاه می‌گردد با تنی چند از ایرانیان محل زندگی خود را ترک می‌کند.

با این روایت، فریدون نسل پنجم فرزندان جمشید است. برخی شیوه‌های پرداخت روایت در *کوشنامه* شبیه روایت‌گری‌های قصه‌ها عامه‌ای چون *دراپ‌نامه* یا *اسکندرنامه* است که این شیوهٔ روایت‌گری، داستان را از الگوهای حماسی دور می‌کند. آنچه که پایه‌ها و الگوهای این داستان حماسی را محکم می‌کند و داستان را در مسیر اصلی خود باز می‌گرداند، خوابی است که در آن جمشید امر به بازگشت به ایران می‌کند تا کین نیا را از ضحاک بستاند. این خواب‌ها بارها در قسمت‌های مختلف *شاهنامه* آمده است و خواب بعدی آبتین در کوه دماوند است که این خواب با تعبیر وزیر، مژدهٔ نوآینده‌ای داده می‌شود که ویران‌کنندهٔ قصر ضحاک و شهریاری جهان در دستان او خواهد بود. روایات دیگری هم در فاصلهٔ جمشید تا فریدون ذکر شده است. مشهورترین روایت ده نسل بین جم و فریدون فاصله است. فریدون پسر اسفیان پر گاو، پسر اسفیان سوک گاو، پسر اسفیان بور گاو، پسر اسفیان سیاه گاو، پسر اسفیان سفید گاو، پسر اسفیان دُفر گاو، پسر اسفیان رمه گاو، پسر اسفیان ون فروغ گاو، پسر اسفیان، پسر جم (فرنب‌دادگی، ۱۳۶۸: ۱۴۹). طبری از قول شعبی همین موارد را تکرار می‌کند (طبری، ۱۳۷۵: ۱/ ۱۵۲؛ هم‌چنین: ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱/ ۲۸۰؛ بیرونی، ۱۳۸۶: ۱۴۶). روایت دیگر طبری، نه نسل است که از قول ابن هشام نویسد (طبری، ۱۳۷۵: ۱/ ۱۵۲؛ ابن مسکویه، ۱۳۶۴: ۱/ ۶۰). نویسندهٔ *مجمع‌النساب* این فاصله را هشت نفر ذکر کند (محمدبن علی، ۱۳۸۱: ۲۰۲؛ هم‌چنین: مستوفی، ۱۳۶۴: ۸۳؛ خواندمیر، ۱۳۸۱: ۱/ ۱۸۱). در بین این روایت‌ها، فقط *کوشنامه* به صورت مفصل شاخهٔ فریدونی خاندان جمشید را ذکر می‌کند. لازم به ذکر است که در اسطوره‌ها، فریدون و جمشید ارتباطی به هم ندارند.

ثری‌تئونه در فرهنگ ایرانی به اسطوره‌های هند و ایرانی تعلق دارد و با شخصیت ودایی ثریته پیوند خورده است (گرین باوم به نقل از رنما، ۱۳۸۵: ۹۱). تقریباً تریتا^۱ در ریگ‌ودا از خدایان هندی و اعمال و شباهت زیادی به ایندرا دارد. گاه تشخیص آن دو از یک‌دیگر مشکل است. او هم مانند ایندرا، کشندهٔ وریترا، سازندهٔ گاوها و شکافندهٔ کوه است و مانند او، اژدهای سه پوزهٔ بدشکل را با تیری از پا درمی‌آورد. با آگنی و سوما مرتبط است (یارشاطر، ۱۳۳۱: ۴۴۶). در مورد چهرهٔ خدایی ثریتا، نظریه‌های متفاوتی است. مک دائل^۲

^۱ trita

^۲ Macdonell

معتقد است که او خدای برق است، در حالی که آگنی معرف آتش زمینی و سوریا آتش آسمانی است. ثرتیا معرف آتش فضا و آن چه حاکی از برق و توفان است (یار شاطر، ۱۳۳۰: ۳). بهار، او را خدای فضا می‌داند. از خدایان دلاور و بخشنده که مانند ایندیره به نبرد اژدهای وریتره و یسوه^۱ که سه سر و شش چشم دارد، می‌پردازد (بهار، ۱۳۶۲: ۴۷۴). اگر جمشید را با مهر مرتبط بدانیم، فریدون با آگنی مرتبط است و هرکدام مرتبط با الاهی‌های خاص محسوب می‌شوند. چون روایت حماسی شکل منسجمی از داستان‌های اسطوره‌ای را نقل می‌کند، با توجه به تغییرهای داستانی، همه شکل‌های اسطوره‌ای هیأت و قالب جدیدی به خود می‌گیرند و با توجه به الگوهای تغییر یافته، روایت حماسی را بازسازی می‌کنند. مهر و جمشید را از خدایان ابتدایی آریایی و فریدون و ایندرا از خدایان دوره‌های جدیدتر آریایی‌ها می‌شود فرض کرد که هرکدام الگوهای خاص خودشان را داشتند.

نتیجه‌گیری

جمشید در اسطوره‌های آریایی هندوایرانی، زاده ایزدان است که بعدها در اثر تحول در نگرش آریایی‌های هندی و گرایش به ایزدان جدید، جای‌گاه خود را از دست می‌دهد. در نگرش آریایی‌های ایرانی هم دوچهرگی جمشید نمودار است که گاهی چهره نیک و گاهی چهره ناپسندی دارد که جدا از تحولات اندیشگی در گرایش ایرانی‌ها از مهرپرستی به آیین زردستی نمی‌تواند باشد؛ چون جمشید با خدای مهر ایرانی همانندی‌های زیادی دارد. در حماسه، جمشید فرزند تهمورث است که بعد از یک دوره طلایی، در آخر پادشاهی خود به دلیل ادعای خدایی، فرقه شاهی خود را از دست می‌دهد و پس از یک سال آوارگی، به دستور ضحاک اهریمن خو کشته می‌شود. بعد از سال‌ها فریدون پا به میدان می‌گذارد و در *شاهنامه* فردوسی معلوم نیست که خاندان جمشید دچار چه سرنوشتی می‌شوند. در تاریخ‌های دیگر که روایت حماسی را تاریخ واقعی به شمار آورده‌اند، کم و بیشی در مورد این خاندان نوشته شده است، به خصوص خاندان رستم که شاخه‌ای از جمشیدیان است ولی شاخه دیگر خاندان جمشید تا رسیدن به فریدون، در روایت حماسی *کوش نامه* بازگو شده است که بعد از ازدواج جمشید با دختر شاه چین، فرزندان او در آن جا پرورش می‌یابند و بعد از پنج نسل فریدون زاده می‌شود.

فهرست منابع

- ابن اثیر. (۱۳۷۱). *تاریخ کامل بزرگ ایران و اسلام* (۳۳ جلد). ترجمه عباس خلیلی. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن مسکویه. (۱۳۶۹). *تجارب الامم* (۶ جلد). ترجمه امامی و منزوی. تهران: سروش.
- اعظمیان، جمیله؛ ماحوزی، مهدی؛ طاووسی، محمود. (۱۳۹۹). «جمشید و خورشید یا جام جم در شعر خواجه و حافظ». *پژوهشنامه ادب حماسی*. شماره ۲۹. صص ۴۱-۷۳.
- *اوستا* (دو جلد). (۱۳۷۴). گزارش و ویرایش جلیل دوستخواه. چ سوم. تهران: مروارید.
- ایران شاه‌بن ابی‌الخیر. (۱۳۷۷). *کوش نامه*. به تصحیح جلال متینی. تهران: علمی.
- ایونس، ورونیکا. (۱۳۸۱). *اساطیر هند*. ترجمه باجلان فرخی. تهران: اساطیر.
- بلعمی، ابوعلی. (۱۳۷۸). *تاریخنامه طبری* (۵ جلد). تصحیح محمد روشن. چ دوم، تهران: سروش.
- بهار، مهرداد. (۱۳۶۲). *پژوهشی در اساطیر ایران*. تهران: انتشارات توس.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۸۶). *آثار الباقیه عن القرون الخالیه*. ترجمه اکبر داناسرشت. چ پنجم. تهران: امیر کبیر
- بیضاوی، ناصرالدین. (۱۳۸۲). *نظام التواریخ*. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- حسینپور، محبوبه. (۱۳۷۶). پایان‌نامه *تطبیق اسطوره ایرانی «جمشید» با قهرمانان همتای وی در اساطیر سایر ملل*. به راه‌نمایی محمود طاووسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانش‌گاه شیراز.
- حسینی، سید عبدالحسین. (۱۳۵۲). *وقایع السنین و الاعوام*. ترجمه محمدباقر بهبودی. تهران: کتاب‌فروشی اسلامی.
- حمزه بن حسین الاصفهانی. (۱۹۶۱). *سنی ملوک الارض و الانبیاء*. بیروت: منشورات دار مکتبه الحیات.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۶۲). «گردشی در گرشاسپ‌نامه» *ایران‌نامه*. وابسته به بنیاد مطالعات ایران. شماره سوم.



- خوارزمی، حمیدرضا. (۱۳۹۶). «تطبیق شخصیت‌های حماسی شاهنامه با چهره‌های تاریخی در نامه باستان میرزا آقاخان کرمانی». *جستارهای نوین ادبی*. سال پنجاهم، شماره چهارم. صص ۴۹ - ۷۷.
- خوارزمی، حمیدرضا. (۱۳۹۹). «تکوین مهر و تحول چهره آن به جمشید در حماسه». *دوفصل‌نامه ادبیات پهلوانی*. شماره ششم. صص ۶۹ - ۹۶.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام. (۱۳۸۰). *تاریخ حبیب‌السیر*. چ چهارم، تهران: خیام.
- داود بن ابی‌الفضل محمد بناکتی. (۱۳۴۸). *روضه اولی‌الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب تاریخ بناکتی*. تصحیح جعفر شعار. تهران: انجمن آثار ملی
- رزنبرگ، دونا. (۱۳۷۹). *اسطوره‌های جهان*. ترجمه عبدالحسین شریفیان. تهران: اساطیر.
- رهنمای خرمی، ذوالفقار. (۱۳۸۵). «اسطوره ژریتون و ایندرا». *مجله مطالعات ایرانی*. سال پنجم. شماره نهم.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۳). *از گذشته ادبی ایران*. تهران: سخن.
- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۸۵). *سایه‌های شکار شده*. تهران: قطره.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۷۵). *تاریخ طبری* (۱۶ جلد). ترجمه ابوالقاسم پاینده. چ پنجم، تهران: اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق (۸ جلد). چ پنجم. تهران: دایره‌المعارف اسلام.
- فرنبرگ دادگی. (۱۳۶۹). *بند هوش*. ترجمه مهرداد بهار. تهران: توس.
- قدسی، رضا. (۱۳۹۷). پایان‌نامه *شناخت خاندان فرمانروایی اساطیری ایران بین جمشید و فریدون*. به راهنمایی روح‌الله هادی. دانش‌گاه تهران.
- کریستن‌سن، آرتور. (۱۳۸۳). *نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار*. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. چ دوم. تهران: نشر چشمه.
- *گاتاها*. (۱۳۷۷). ترجمه ابراهیم پورداوود. تهران: اساطیر.
- محمد بن علی. (۱۳۸۱). *مجمع‌الانساب* (دو جلد). ترجمه میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر
- محمد میرک بن مسعود. (۱۳۸۵). *ریاض الفردوس خانی*. به تصحیح ایرج افشار و فرشته صرافان. تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.
- *مجموع التواریخ و القصص*. (بی‌تا). تصحیح ملک‌الشعرا بهار و رضانی. تهران: کلاله خاور.

- مجمل‌التواریخ و القصص (۱۳۷۸). تصحیح نجم‌الدین سیف‌آبادی. آلمان: دومونده نیکار هوزن.
- مزدپور، کتایون. (۱۳۷۸). *داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گلشاه و متن‌های دیگر*. تهران: آگاه.
- مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۴). *تاریخ گزیده*. تصحیح عبدالحسین نوایی. چ سوم. تهران: امیرکبیر.
- *مه‌بهارتانا*. (۱۳۸۵). ترجمه میرغیاث‌الدین علی قزوینی. به تصحیح سید محمدرضا جلالی. تهران: کتابخانه طهوری.
- میرخواند، محمد. (۱۳۷۵). *روضه‌الصفاء*. به اهتمام دکتر عباس زریاب‌خویی. چ دوم، تهران.
- *مینوی خرد*. (۱۳۷۹). ترجمه احمد تفضلی. چ سوم. تهران: انتشارات توس.
- هادی، روح‌الله؛ رحمانی، عادل. (۱۳۹۸). «اسطوره جمشید و اساطیر دیگر ملل». *ویژه‌نامه نامه فرهنگستان* (ادبیات تطبیقی)، سال نهم، پاییز و زمستان، شماره ۲، صص ۱۲۲-۱۴۴.
- یارشاطر، احسان. (۱۳۳۰). «ایندرا». قسمت اول. *مجله یغما*. دی‌ماه، شماره چهل و چهارم.
- یارشاطر، احسان. (۱۳۳۱). «ایندرا». قسمت دوم. *مجله یغما*. فروردین. شماره چهل و ششم.
- *یسنا*. (۱۳۸۰). تألیف و ترجمه ابراهیم پورداوود. تهران: اساطیر.
- *یشت‌ها*. (۱۳۷۷). ترجمه و تفسیر ابراهیم پورداوود. تهران: اساطیر.
- <http://www.irdc.ir/fa/content/11241/default.aspx>

References

- al-Biruni, Abu Rayhan (2007). *al-Āthār al-Bāqīyah ‘an al-Qurūn al-Khālīyah*. Trans. Akbar Danasersht. 5th ed. Tehran: Amir Kabir
- al-Ṭabarī Muhammad ibn Jarir (1996). *History of Tabari* (16 volumes). Trans. Abolghasem Payende. 5th ed. Tehran: Asatir.
- Avesta* (two volumes). (1995). Ed. Jalil Dostkhah. 3rd ed. Tehran: Morvarid.

- Azamian, Jamileh; Mahozi, Mehdi; Tavousi, Mahmoud. (1399). "Jamshid and Khorshidor Jam-e Jam in the poetry of Khajoo and Hafez". *Journal of Epic Literature*. No. 29. p. 41- 73.
- Bahar, Mehrdad. (1983) *A Research on Persian Mythology*. Tehran: Toos.
- Balami, Abu Ali (1999). *Tarikhnama* (5 volumes). Ed. Mohammad Roshan. 2nd ed. Tehran: Soroush.
- Baydawi, Naser al-Din (2003). *Nizam al-Tawarikh*. Ed. Mirhashem Mohaddes. Tehran: Mahmoud Afshar Endowment Foundation.
- Christensen, Arthur. (2003) *Examples of the first man and the first prince*. Trans. Jaleh Amoozgar and Ahmad Tafazoli. 2nd ed. Tehran: Cheshmeh.
- Dawood Muhammad Banakati (1969) *uli al-albab fi ma'rifat al-tawarikh wa al-ansab*. Ed Jafar Shoar. Tehran: Anjoman Asaar Melli.
- Evans, Veronica. (2002). *Indian mythology*. Trans. Bajlan Farrokhi. Tehran: Asati.
- Faranbagh dadegi(1990) *Bundahishn*. Trans. Mehrdad Bahar. Tehran: Toos.
- Ferdowsi, Abol-Qâsem (2014). *Shahnameh*. Ed. Jalal Khaleghi Motlagh, (8 volumes). 5th ed. Tehran: Encyclopedia of Islam Publications.
- Gatha*(1998). Trans. Ibrahim Pourdawood. Tehran: Asatir.
- Ghods, Reza (2018). *Thesis on recognizing the mythical ruling family of Iran between Jamshid and Fereydoun*. With the guidance of Ruhollah Hadi. University of Tehran.
- Hadi, Ruhollah; Rahmani, Adeleh. (2019). "The myth of Jamshid and the myths of other nations". *Special issue of the Academy (Comparative Literature)* Year 9, Autumn and Winter, No. 2 p.122-144.
- Hamza al-Isfahani. (1961). *sinī mulūk al-arḍ wa 'l-anbiyā*. Beirut.
- Hosseinpour, Mahboubeh. (1997). *Comparison of the Iranian myth "Jamshid" with its counterparts in the myths of other nations*. Under

the guidance of Mahmoud Tavousi, Master Thesis, Shiraz University.

- Husayni , Sayyid Abd al-Husayn (1973). *Waqā'i' al-sinīn wa l-a'wām*. Trans. Mohammad Baqir Behboodi. Tehran: Ketabforoushi Eslami.
- Ibn al-Athir (1992). *Al-Kāmil fī al-tārīkh* (33 volumes). Trans. Abbas Khalili. Tehran: Moasseh Elmi.
- Ibn Miskawayh (1990). *Tajārib al-Umam* (6 volumes). Trans. Emami and Monzavi. Tehran: Soroush.
- Irānshāh b. Abu'l-Khayr (1998). *Kush Nama*. Ed. Jalal Matini. Tehran: elmi.
- Khaleghi Motlagh, Jalal. (1983)."Research in Garshasnameh" *Irannameh. Affiliated with the Foundation for Iranian Studies*. No. 3.
- Kharazmi, Hamid Reza (2017)."The comparative study of the Epic Characters of the Shahnameh with the Historical Individuals in Name –y- Bastan ". *New literary studies*. 4th issue. Year 5. p.49 - 77.
- Kharazmi, Hamid Reza (2020). "The development of Mithr and its transformation into Jamshid in the epic". *Journal of heroic Literature*. No. 6. p. 69 - 96.
- Khvandamir (2001) *Habib al-siyar*. 4th ed. Tehran: Khayyam.
- Mahabharata*. (2006). Trans. Mirghias al-Din Ali Qazvini. Ed. Seyed Mohammad Reza Jalali. Tehran: Ketabkhaneh Tahoori .
- Mazdapour, Katayoun. (1999). *The story of Garshasb, Tahmours and Jamshid and other texts*. Tehran: Agah.
- Menog-i Khrad*. (2000). Trans. Ahmad Tafazoli. 3rd ed. Tehran: Toos.
- Mirkhvand, Muhammad (1996). *Rawzat as-ṣafā*. Ed. Abbas Zaryab Khoi. 2nd ed. Tehran.
- Mohammad Mirk bin Massoud (2006). *Riyaz Al-Ferdows Khani*. Ed. Iraj Afshar and Fereshteh Sarafan. Tehran: Mahmoud Afshar Endowment Foundation.
- Mojmal al-Tawarikh*, Ed. Mohammad Taghi Bahar and Ramezani. Tehran: Kolaleh Khavar.
- Mudjmal at - Tawarikh wa - i Qisas* (1999). Ed. Najmuddin Seif Abadi. Germany: Nikondhausen.

- Muhammad ibn Ali. (2002). *Majma' al-ansāb* (two volumes). Trans. Mirhashem Mohaddes. Tehran: Amirkabir
- Mustawfi, Hamdallah (1985). *Tarikh-i guzida*. Ed. Abdolhossein Navaei. 3rd ed. Tehran: Amirkabir.
- Rahnama Khorami, Zulfiqar (2006) "The Myth of Thirty and Indra". *Journal of Iranian Studies*. Year 5. No. 9.
- Rosenberg, Donna. (2000) *Myths of the world*. Trans. Abdul Hussein Sharifian. Tehran: Asatir.
- Sarkarati, Bahman (2006). *Hunted Shadows* (including 20 articles). Tehran: Qatre.
- Yarshater, Ehsan. (1951) "Indra" part one. *Yaghma Magazine*. January, No. 44.
- Yarshater, Ehsan. (1952) "Indra". second part. *Yaghma Magazine*. No 46.
- Yashtha*. (2001). Written and trans. Ibrahim Pourdawood. Tehran: Asatir.
- Yasna*. (2001). Written and trans. Ibrahim Pourdawood. Tehran: Asatir.
- Zarrinkoob Abdolhossein (2004). *From the literary past of Iran*. Tehran: Sokhan.
- <http://www.irdc.ir/fa/content/11241/default.aspx>